

بغما

شماره مسلسل ۱۴۹

سال سیزدهم

آذر ماه ۱۳۳۹

شماره نهم

جناب شیخ حسن تقی زاده

اخذ تمدن خارجی

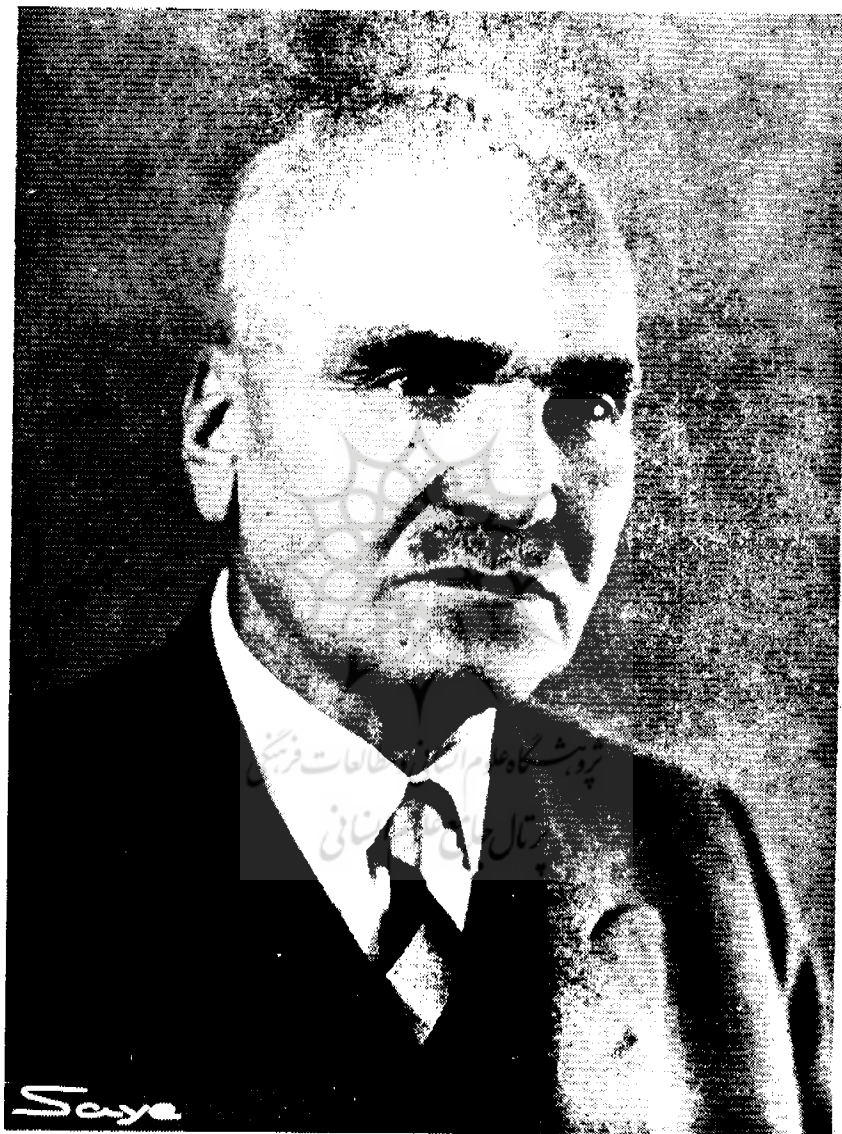
خطابه اول*

میزان اخذ و اقتباس تمدن خارجی؛ و آنچه از آن مطلوب و ضرور و بلکه واجب است؛ و آنچه ضروری نیست ولی مطلوب و مستحسن و مستحب است؛ و آنچه مکروه و نا مطلوب و بلکه حرام است .
برای موضوع خطابه امروز بسیار تفکر و تأمل لازم بود ، و عاقبت با موافقت آقای درخشش

* - متن کامل خطابه است که علامه اجل سید حسن تقی زاده دامت برکاته در باشگاه مهرگان با حضور رجال ادب و سیاست و استادان و دانشجویان ، ایراد فرموده اند .

امید و توقع است که خوانندگان گرامی مجله بغما نیز از راهنمایی ها و پندها و ارشاد این عالم سالخورده آزموده که وجود مبارکش مفتنم و موجب افتخارست برخوردار شوند . اللهم وفقنا بالصواب .
این خطابه در دو قسمت است و قسمت دیگر در شماره بعد به چاپ می رسد .

که شوق و علاقه و همت ایشان این مجلس را برای سلسله‌ای از خطابه‌های متفکرین و صاحب‌نظران دائر نموده موضوع فوق انتخاب شد، و من اگرچه در زمره ارباب بصیرت و دانشمندان نبوده و نیستم



جناب سیدحسن تقی‌زاده

به دوسبب پیشنهاد سخن گفتن در این موضوع را پذیرفتم. یکی آنکه این مطلب در این زمان محل بحث و علاقه بسیاری از طبقه اهل معرفت و فکر، و مورد توجه خاطر آنان که در طرح ریزی راه و

رسم ترقی و تمدن سهمی کم یا بیش دارند بوده و هست . دوم آنکه این جانب در تحریض و تشویق باخذ تمدن مغربی در ایران (اگر هم قدری بخطا و افراط) پیش قدم بودم ، و چنانکه اغلب میدانند اولین نارنجک تسلیم به تمدن فرنگی را در چهل سال قبل بی پروا انداختم ، که با مقتضیات و اوضاع آن زمان شاید تند روی شمرده می شد و بجای تعبیر « اخذ تمدن غربی » پوست کنده فرنگی مآب شدن مطلق ظاهری و باطنی و جسمانی و روحانی را واجب شمردم . و چون این عقیده که قدری افراطی دانسته شد در تاریخ زندگی من مانده اگر تفسیر و تصحیحی لازم داشته باشد ، البته بهتر آنست که خودم قبل از خاتمه حیات خود نتیجه تفکر و تجربه بعدی این مدت را روزی بیان و توضیح کنم .

تا حدی توضیح یا عذر آن نوع افراط و موجب تشویق بی حدود باخذ تمدن غربی در اوایل بیداری و نهضت ملل مشرق آنست که چون این ملت ها بی اندازه نسبت به ملل مغربی در علم و تمدن عقب مانده و فاصله بین اینها و آنها بی تناسب زیاد شده بود . وقتی که تکانی خورده و این بعد مسافت دك کردند و چشمشان در مقابل درخشندگی آن تمدن خیره گردید ، گاهی پیشروان جوان آنها یکباره بدون تأمل زیاد و تمیز و تشخیص بین ضروریات درجه اول تمدن و عوارض ظاهری آن ؛ اخذ همه اوصاف و اصول و ظواهر آنها ؛ چشم بسته و صد در صد و در واقع تسلیم مطلق و بی قید بآن تمدن غربی را لازم شمرده و دل بدربار زدند و آنرا تشویق کردند ، و خواستند بیک جهش آن فاصله را طی نموده خود را بکانون تمدن جدید عصری که در هزاران سال تکامل یافته بود بیندازند . و هوس و شوق و میل شدید به ترك عادات و آداب و سنن قدیمه قومی ، و پذیرفتن رسوم و راه زندگی مغربیان ، گاهی بجائی رسید که یکی از متفکرین و پیشروان اصلاحات عثمانی در قریب پنجاه سال پیش می گفت که باید همه چیز اروپائی را بگیریم حتی « فرنگی » ، را ، و شاید غالب حضار بدانند که کلمه « فرنگی » در ترکی عثمانی بمعنی مرض منحوس جنسی تناسلی است که من اسم آن را در فارسی و فرنگی چون قبیح است ذکر نمی کنم . (چون آن مرض ظاهراً از آمریکا و بهر حال از ممالک فرنگی به شرق آمده و شاید همان « داء الافرنج » کتب قدیمه عربی باشد لذا در مملکت عثمانی لفظ « فرنگی » را بآن استعمال کرده اند) . گوینده این حرف که در حضور خود من هم فاش گفت ، دکتر عبدالله جودت ادیب و نویسنده معروف عثمانی بود که با آنکه اصلاً کسرد بود روح خود را فرانسوی می شمرد ، و هم چنین است تسخیر کل قوانین شرعی و عرفی ناشی از مقتضیات دینی ، و عادات قومی ، و اخذ قانون مدنی و غیره سویس ، بطور مطلق و بدون تصرف و تغییر . و بالجمله تبدیل غالب سنن و آداب موجود در مملکت عثمانی حتی خط و بعضی لغات زبان با آداب اروپائی بدست حکومت نظامی بعد از جنگ اول جهانی که آن نیز قسماً ناشی از همان میل شدید هیأت حاکمه وقت بشرك اصول و آداب شرقی و استحاله در مغرب بود که بقول خودشان می گویند ما « غربیدیم » .

این بیان مبنی بر حکم به خطا بودن همه آن اقدامات انقلابی نیست ، بلکه برای توضیح سبب انقلاب فکری حادی است که گاهی در متفکرین ملل شرقی پیدا شده و می شود ، و موجب آن میگردد که ظواهر و عوارض غیر مهم و حتی گاهی نامطلوب زندگی مغربیان را هم مطلقاً باندازه اصول تمدن علمی آنان ترویج بکنند ، و هم از تشریح طبیعی و تکامل صرف نظر کرده طرفدار تحول انقلابی برقی و سریع شده و خواسته اند یکشبهه ره صد ساله را به پیمایند و من باید اقرار کنم که فتوای تند و انقلابی من در این امر - در چهل سال قبل - در روزنامه کاوه و بعضی مقالات بعدی مبنی بر دعوت به تغییرات کلی انقلابی نیز متضمن مقداری از این نوع افراط بوده ، خاصه که به تجربه دیده شد که

بعضی از تبدلات در آداب ملی گاهی موجب بعضی تسلسل‌های نامطلوب می‌شود و حتی منتهی به خلل در زبان هم که اختلال آن باعث نزلزل ارکان ملیت تواند شد می‌گردد و این اندیشه باید عایقی جلو سستی و مسامحه در حفظ و حتی تندروی در ترك آداب ملی دیگر گشته و محرک اعتدال باشد من هم در حکم بلزوم اخذ کامل تمدن و آداب فرنگی زبان را استثناء کرده بودم .

این مختصراً گر برای اخطار لازم و دعوت با احتیاط و حزم نسبت ببعضی افراط‌ها و تند رویهای حاد باشد ، نباید داعی بر تفریط هم تلقی شود ، یا حیل بر جایز بودن سستی و توقف در سیر تدریجی وطنی طریق در راه وصول بقایمت تمدن مطلوب شمرده شود .



از این مقدمه گذشته وارد اصل مطلب می‌شویم و ابتدا میخواهم بگویم که تمدن چنانکه همه میدانند در اصل لغت بمعنی شهرنشینی و در واقع آن چیزی است که ما آنرا «تخته قابو» می‌گوییم، در مقابل صحرا نشینی یا زندگی کوچ نشینان و چادرنشینان و شکارچیان . اگر چه حالا این کلمه در بین بعضی ملل شرقی مثلاً در میان عربها غالباً به مدارج عالی تر اطلاق میشود و مدنیت ساده ملل عقب مانده را حضارت می‌نامند ، ولی در حقیقت درجات اولیه زندگی اجتماعی نیز آغاز تمدن است هر چند که تمدن مراحل و مدارج مختلف بسیار بالا و پائین دارد .

در حقیقت نوع انسان از موقعی که بزندگی اجتماعی در يك ناحیه شروع کرد ، یعنی عسده معتدبهی بشکل طایفه یا قبیله کوچک یا بزرگ در کنار هم سکنی گرفته و مقر ثابت گزیدند و زبان مرتبی ولو ناقص و ساده و ابتدائی برای تفاهم بین خود پیدا کردند و آتش را کشف و استعمال نموده و کم کم یزاعات و رام کردن و تربیت حیوانات پرداختند ، و حکومت یا شبه حکومتی بشکل بدوی برای استقرار نظم در امور داخلی ، و فصل منازعات ، یا سرداری در جنگهای با قبایل دیگر براه انداختند و عقاید روحانی و پرستشی هر قدر هم ابتدائی و خرافی بود - مانند توتمی یا آمیسم یعنی پائین ترین درجات آئینی که بآن به تسامح عقاید دینی یا شبه دین بتوان اطلاق کرد - و رؤسای روحانی و کاهنان پیدا کردند و بفکر بعد از مرگ افتاده خیالاتی درباره روح انسان و عاقبت آن داشته و اجساد مرده‌های خود را دفن یا نگاهداری کردند . از همان موقع در واقع یا بمرحله اول مدنیت گذاشته‌اند و نوعی از تمدن ابتدائی را دارا شده‌اند . طی این مراحل ابتدائی هم البته محتاج به زمان درازی بوده و شاید بین هر درجه از درجات تکامل فکری و اجتماعی و درجه دیگر هزاران ، و شاید ده هزاران سال ، فاصله بوده است .

این تکامل مدنی بتدریج بالا رفته و مخصوصاً در بعضی نواحی عالم که آب فراوان و رودخانها و هوای بالنسبه معتدل و با گرم وجود داشت مانند وادی نیل و نواحی بین النهرین و سواحل سند و کنگ و رودخانه زرد چین زودتر بمراحل عالی تر رسیده‌اند . اختراع خط و کتابت در مصر و سومر و شاید در سند و کریت بزرگترین قدم اساسی در راه این تکامل بوده اگر چه در دوره‌هایی قبل از آن هم آثار تمدن بشکل ساختن ظروف گلی خام و پخته با لعابی و نقش و نگارهایی قابل توجه و کاشف از ترقی عقلی و فکری در ظرف مدنی که شاید دوسه هزار سال بوده وجود داشته و باید جزو مراحل و مدارج تمدن بشری شمرده شود . در دوره عظیمی که خط و ثبت مطالب با نقوش نگاشته رواج یافت ، از طرفی هم بناهای بزرگ و پایدار که حاکی از هنر و صنعت عالی بودند بوجود آمدند ، و از طرف دیگر انتقال معلومات بواسطه نگارش از نسلی به نسلی و افزایش دانش و هنر بتدریج و تراکم آنها وسیله تکامل

مستمر و منظم علم و هنر گردید .

در قرون قدیمه که بین چهل قرن و هفت قرن قبل از میلاد مسیح واقع است تمدن علمی در بعضی نواحی تکامل یافت ، و آثار آن بوسیله نوشته های باقی مانده بدست آمده است . در مصر وسومر (که در قسمت جنوبی بین النهرین است) و عیلام که در مشرق سومر بود ، و آشور در شمال بین النهرین و بابل در شمال سومر و سند در مغرب هندوستان و جزیره کریت (در بحر الجزایر) و میکئی Mykinae (در نواحی ساحلی جنوب شرقی یونان) و فلسطین و سوریه و اوگاریت در ساحل شمالی سوریه (لازقیه) ، و فنیقیه در سواحل جنوبی لبنان و مستعمره فنیقی در قرطاجنه در شمال آفریقا و مملکت ختی ها در آسیای صغیر و اورارتو در مشرق آناتولی و قفقازیه و شمال غربی ایران و ممالک معینی ها و سبائیها و قبتائیها و حضرموتیها در یمن و در بعضی نواحی ساحلی شمال غربی عربستان و هم چنین در چین تمدنهایی از این نوع دارای خط نشو و نما یافتند . و در آن میان خبر از ترقی علم نجوم در بابل و علم حساب و طب در مصر داریم لکن این علوم در مراحل ابتدائی بود. این دوره که آنرا دوره خط توان نامید در واقع اولین دوره تمدن بشری بمعنی اصطلاحی و پایدار آنست و فصلی مهم در تاریخ تکامل آن تمدن و آغاز علم و هنر باید شمرده شود. انتشار این تمدن در بین ملل دیگر محدود بوده و فقط اقوامی که خط میخی استعمال میکردند و یا با خط تصویری مصر آشنا بودند کم و بیش اقتباساتی از بابل و مصر نموده اند .

پس از این دوره يك مرحله بسیار عالی از تمدن علمی در سرزمینی که آنرا بعدها در بعضی از ممالک مشرق و از آنجمله در ایران « یونان » نامیدند و نواحی مجاور آن و بین اقوام یونانی نژاد و خوشاوند یونان در سواحل مشرقی و جزایر دریای مدیترانه و سواحل جنوبی غربی دریای سیاه و نواحی مختلف آسیای صغیر بظهور آمد و در این مرحله در واقع عالیترین درجه تمدن بشری از بدو تاریخ انسان تا نهضت مدنی و علمی اخیر اروپا پس از «رنسانس» (یعنی دوره تجدید و احیاء علوم و آداب یونانی از نیمه دوم قرن ۱۵ مسیحی) بوجود آمد که زائیده روح و عقل و فعالیت فکری و علمی قومی بود موسوم به هلن (یعنی یونانیان) . این نهضت علمی و مدنی و ادبی و فکری و عقلی که از قرن ششم قبل از مسیح یعنی عصر تالس و فیثاغورس تعالی گرفت سرچشمه علم و تمدن و منبع فیض کمال بشری برای دنیا بود و بحقیقت نور عظیمی در آن قطعه زمین و در میان آن قوم ساطع شد و طلوع کرد که مانند آفتاب جهانتاب تمام ستاره های قوی و ضعیف تمدنهای دیگر و علم و صنعت سائر نواحی عالم را چه قبل از خود و چه بعد از خود تحت الشعاع انداخت . سر اصلی این فیض و موهبت طبیعی خارق العاده و قیاس ناپذیر با تمدنهای دیگر قدیم و جدید (از بابل و مصر و چین و هند) چنانکه باید برهن و شاید حتی بر بسیاری از محققین تاریخ علم و تمدن هم (کاملاً) معلوم نیست و برای همه نسلهای بعدی و اقوام جهان هم مورد اعجاب و حیرت بوده است . برای مثال میخواهم عرض کنم که در ممالک اسلامی و ایران هم که بواسطه ترجمه کتب یونانی عبری و استفاده از علوم یونان و قرنها مطالعه و بحث و تتبع و غور در آنها ، حکماء و علمای زیاد پیدا شد و مانند فارابی و ابن سینا و ابن رشد و بسیاری دیگر از آن منبع فیض کسب روشنائی کردند ، ولی مقلد یونان مانده و کمتر چیزی ابتکاری بر آن علوم که علوم اوائل مینامیدند - افزودند . تا همین عصر ما یعنی اوائل قرن چهاردهم یونان کعبه علم و سرمشق معرفت شمرده میشود بطوریکه در عهد جوانی من که منطلق وحکمت قدیم نزد علما و مدرسین میخواندیم ، همیشه خاک یونان را منشأ علم و سرشته بحکمت می شمردند تا آنجا که افسانهای

بین آنها رواج داشته و بشاگردان خود میگفتند که در خاک یونان خاصیت فوق‌العاده سحر آسایی هست که وقتی که کاروانهای مسافری از آنجا عبور میکنند در ورود بان سرزمین در خاطر هر کسی از مسافرین همه آنچه در عمر خود دیده و شنیده و فراموش کرده بناگهان بیدار می‌شود و بیادشان می‌آید و چون از سرحد یونان خارج میشوند بازار ذهن آنها فراموش میشود! هنوز دانایان مغرب زمین به علم و تمدن یونانی بنظر اعجاب مینگرند چنانکه چند سال پیش بالدوین رئیس الوزراء انگلیس در مجلس ملی آن مملکت در ضمن نطق خود قریب باین مضمون گفت که بعضی علوم مادی و صنعتی از زمان حکمای یونان تا حال خیلی ترقی فوق‌العاده کرده ولی شك دارم که فهم و عقل و علم مبنی بر تفکر انسانی قدیمی بالاتر از عهد ارسطو رفته باشد. رومی‌ها و سریانی‌ها و مسلمین قرون اولای اسلامی بوسیله ترجمه از یونانی مایه عظیمی از تمدن و علم و هنر خود را از آن منبع اخذ کردند.



بنظر من تاریخ تمدن بشری را بر چهار دوره بزرگ میتوان تقسیم کرد:

دوره خط و کتابت از آغاز ظهور آن، در حدود چهار هزار سال قبل از مسیح تا قرن هفتم و ششم قبل از مسیح. و دوره تمدن یونانی از قرن ششم قبل از مسیح تا قرن اول قبل از مسیح. و دوره تمدن اسلامی عالی از قرن سوم تا هفتم هجری. و دوره تمدن غربی جدید پس از سقوط قسطنطنیه در ۱۴۵۲ مسیحی و اختراع طبع و کشف دماغه امید و آمریکا و ظهور کپرنیک و نیوتون و بیکن و دکارت.

در حالت تمدن ملل و ممالک قدیمه و کیفیت و کمیت آن هم دو نوع مختلف دیده می‌شود که یکی را میتوان تمدن علمی نامید؛ مانند یونان عهد قدیم آن و مراکز یونانی اسکندریه و سوریه در قرون بعد از خاموش شدن یا ضعف کانون قدیم آن در مرکز اصلی که بیش از قدرت و انتظام و تشکیلات حکومتی و سلطنتی و استحکام آن بود که نمونه بارز آن آشور در قدیم (تاحدی) و ایران و روم بعد از آن بودند.

پس از ظهور و انتشار علم و تمدن یونانی ملل دیگر آسیای غربی و آفریقای شمالی و اروپای جنوبی، و حتی هندوستان، بتدریج از آن مدنیت استفاده و بهره یافتند و پیرو یونان شدند. در ایران از عهد داریوش اول هخامنشی تا زمان ناسرالدین شاه قاجار برای رفع احتیاجات صحی از طب یونانی استفاده میکردند. داریوش برای معالجه پای خود که مفضل آن پیچ خورده بوه ابتدا با طبایب مصری مراجعه کرد ولی فایده‌ای ندید پس به طبیب عالی‌قدر یونانی باسم دموکدس از اهالی کروتون در جزیره ساموس که در دربار یولیکراتوس جبار آن جزیره بود و بدست اوروتیوس والی ایرانی سارد پایتخت قدیم لیدی افتاده بود و بعد ها بشوش آورده شده بود مراجعه نمود و او بدون استعمال فشار و زحمت معمولی اطبا پای داریوش را معالجه کرد و هم سلمه زن داریوش یعنی ملکه آتوسا را که در سینه داشت نیز دفع کرد و مقرب دربار داریوش شد و بعد در عودت بوطن خود داریوش او را مأمور کرد سواحل یونان را با کشتی دور زده و معاینه کند و نتیجه را اطلاع بدهد. اردشیر اول هخامنشی (دراز دست) در زمان خود (۴۶۵ - ۴۲۴ ق. م.) طبیبی یونانی داشت باسم آپولونیدس (از اهل کس)، همچنین اردشیر دوم (۴۲۴ - ۴۰۴) طبیب یونانی بسیار نامداری باسم کتر یاس در دربار خود داشت که ما در آن پادشاه و زرش و اطفال او را معالجه نموده و سالیان دراز (قریب ۲۰ سال) در دربار ایران ماند و پس از عودت بوطنش در سن ۳۹۷ قبل از مسیح کتاب عظیمی مشهور در تاریخ ایران و هند نوشت که پس از کتاب هرودوت مرجع عمده تاریخ ایران بود و هنوز بعضی قطعات آن باقی است. آن پادشاه

پس از وی طبیب یونانی دیگری داشت با اسم پولوکریتی . علاوه بر طب بعضی علوم دیگر مخصوصاً فلسفه نیز از یونان بایران آمده بود و در توارینخ دیده میشود که وقتی که کتاب هر اقلیتوس فیلسوف یونانی (که در حدود سال ۵۰۰ قبل از مسیح می زیست) بایران رسید، داریوش شرحی بآن فیلسوف نوشت مبنی بر این که بعضی از قسمتهای کتاب شما اینجا خوب فهمیده نمیشود و بهتر است خودتان باینجا بیایید که برای ما توضیح نمائید. مشارالیه پذیرفت و جوابی نوشت مبنی بر اینکه وی از بیختر و درخشانی وحشت دارد و با چیزاندکی که باسلیقه وی موافق است قناعت دارد و باین جهت نمی تواند بایران بیاید. متن یونانی و ترجمه انگلیسی هر دو مکتوب در مجموعه متون یونانی در Loeb Classical Library چاپ شده است، اگرچه بعضی از محققین در اسالته این نوشته ها اشک دارند . هم چنین داریوش سکسیلاکس یونانی کارباندردی را که از اولین جغرافی دانان محسوب می شود در ۱۹۰۵ قبل از مسیح مأمور کرد قسمت مجرای پائینی رود سند را معاينه و نقش کشد و وی از مصب سند حرکت کرده پس از طی سواحلی ربهستان بسواحل مصدر در بحر احمر رسید .

پس از تسلط اسکندر و اختلاف او یعنی سلوکی ها بایران زبان و آداب یونانی در ایران خیلی رواج گرفت حتی پادشاهان اشکانی خود را در سکه های خودشان که قریب پانصد سال بخط یونانی ضرب میکردند با افتخار «فیل هلن» یعنی محب یونان و باصطلاح امروزی فرنگی مآب می نامیدند . در دوره ساسانیان هم با مخالفتی که با اشکانیان و رومی ها داشتند تا حدی علوم یونانی در ایران رواج محدود داشت و اگرچه از کتب و آثار علمی آن دوره (اگر بوده) چیز قابل بدست نیامده از چند کتاب در علم احکام نجوم و اندکی از فلسفه اشرافی و شاید کمی از طب یونانی که بزبان ایرانی ترجمه شده بوده خبر داریم که بعضی از آنها بعدها در عهد اسلامی از پهلوی عبری ترجمه شدند . شاپور دوم ساسانی (۳۰۹-۳۷۹ مسیحی) طبیبی یونانی داشت با اسم تئودوسیوس و یا تئودوروس که او را برای معالجه خود دعوت کرد و بعد در چند شاپور برقرار کرد . اسم وی در کتب اسلامی ثبت شده و کتابی در طب بزبان پهلوی هم باو نسبت داده شده که بعدها عبری ترجمه شده بوده است . در عهد شاپور اول (۲۴۲-۲۷۲ مسیحی) بنا بر آنچه در کتب پهلوی ذکر شده در ضمن جمع آوری و تدوین کتاب اوستا مقدار معتدبه از علوم یونانی از ماخذ یونان (وهم چنین هندی وغیره) راجع به نجوم و طب و ریاضیات و فلسفه اخذ و در اوستا درج شد که بدبختانه آن قسمت که ظاهراً در بخش سوم آن کتاب بوده از میان رفته و فعلاً موجود نیست (رجوع شود به ادبیات اوستا تألیف گلدرن در جزو اساس فقه اللغة ایرانی جلد ۲ صفحه ۳۴ - ۳۵) . در قرون بعد علوم یونانی بیشتر از مملکت روم شرقی بایران راه می یافت و در میان سریانیهای سوریه و بین النهرین مراکز علم یونانی استقرار داشت مانند نصیبین و انطاکیه و ادسا در شمال غربی بین النهرین (اورفا) که مراکز روحانی مسیحی هم بودند و سریانیهای معروف به صابئین در حران که دین قدیم یونانی داشتند و تا حدی کانون علوم و آداب یونانی در آنجا بود رواج داشت ، بسیاری از کتب یونانی از هر نوع در قرون چهارم تا هفتم مسیحی به سریانی ترجمه شد و نسلوورها در مهاجرت از مملکت روم به قلمرو ایران در سنه ۴۸۹ مسیحی آن آثار را بایران آوردند و در مراکز استقرار شان در ایران رواج دادند و مدارس تأسیس نمودند که یکی از آن مراکز علمی جندی شاپور بود که حالا آثاری از آن شهر در شاه آباد نزدیک اهواز توان دید و در عهد اسلامی همین کتب سریانی بزبان عبری ترجمه شد و از نیمه دوم قرن دوم علوم یونانی چه بوسیله ترجمه آن کتب سریانی ترجمه شده از یونانی و چه از طریق ترجمه مستقیم از یونانی عبری

در بین مسلمین انتشار یافت و باین وسیله تمدنی عالی در ممالک اسلامی با مراکز علمی پرمایه بوجود آمد که بعد از دوره اول تمدن قدیم یونان تا قرون اخیر در تاریخ بشری نظیری نداشت ، اگر تمدن رومی را ذیل و سایه‌ای از تمدن یونانی و مشترک با آن بشماریم . در اواخر ساسانیان هم که حکمای اشراقی یونانی را دولت روم در سنه ۵۲۹ مسیحی از آتن تبعید کرد و بایران آمده فلسفه و طب یونانی را در ایران تعلیم کردند باز تعلیمات آنها یونانی باید شمرده شود نه رومی .

دردوره ورود تمدن و علوم و فنون یونان به حوزه مسلمین ، قدرت معنوی و روحانی اسلام و آداب آن و تسلط قوی و فوق‌العاده ادبیات عرب و عجم و نمو و رشد و تکامل و تشکل و انبساط زبان فارسی جدید اسلامی بقدری روح ملل اسلامی و ایرانی را تسخیر کرده بود که برای بیان مفاهیم عالی حکمت و فلسفه و فنون یونانی از حساب و هندسه و نجوم و ریاضی و طب همان زبان عربی را طوری وسعت و سیقل دادند که تمدن با استقلالیی بوجود آمد و هرچند بعضی لغات یونانی بمیزان کم داخل کتب علمی شد آن لغات استعمال شده و تأثیری در زبان ادبی نگذاشت . کتاب مجسطی را که دفعه اول در بغداد از یونانی ترجمه شده بودند پسندیدند و ترجمه بهتری را خواستند و بوجود آمد . و نیز کتاب مفردات ادویه دیسقوریدس را که در بغداد ترجمه شده بود چون در مقابل معدودی از لغات نباتات طبی کلمات مناسب عربی درج نشده بود یعنی مترجمین پیدا نکرده بودند در اندلس در زمان خلیفه ناسر یعنی عبدالرحمن سوم (۳۰۰-۳۵۰) ، بکمک راهبی که بخواهش آن خلیفه پادشاه بلسطنطیه (ظاهراً قسطنطین هفتم) بقرطبه فرستاد ترجمه بهتر و صحیح تری که در آن حتی الامکان لغات عربی را بجای لغات یونانی گذاشتند پرداختند .

در قرون دوم و سوم و چهارم نهضت عظیمی علمی بین مسلمین مخصوصاً برای تحصیل کتب یونانی و ترجمه آنها پیدا شد بحدی که ، بقول ویتینگتون ، قیصر روم متعجب شد و قتیکه دید از جمله شروط صلحی که مسلمین (بقول او وحشیان) پس از غلبه بر روم بر آنها تحویل کردند ، تحمیل حق جمع آوری و خرید نسخه‌های کتب یونانی بود . و باز بقول همان مؤلف يك نسخه کتاب مفردات ادویه دیسقوریدس بهترین هدایایی بود که از طرف سلاطین روم بامیر مسلم دوست اهداء شود .

بعد از تمدن یونانی تا ظهور تمدن جدید اروپائی در چند قرن اخیر بزرگترین و عالی ترین و پرمایه ترین تمدنهای عالم تمدن اسلامی بین قرن دوم تا هفتم بود که رونق علوم و فنون عقلی در آن دوره اگرچه با ترجمه کتب یونانی شروع شده بود به بالاترین درجه کمال رسید و علماء و حکما و فلاسفه و ریاضیون و منجمین و اطباء و بشمارای بوجود آورد که عده منجمین و ریاضیون نامدار و صاحب تألیف آن تنها بقریب هفتصد نفر میرسند .

اساس تمدن اروپائی هم تا آنجا که مربوط به علوم و فنون است بوسیله ترجمه کتب علمی عربی از قرن بازدهم و دوازدهم مسیحی بوسیله مترجمین نامداری چون آدلارد از اهل تب و قسطنطین معروف بافریقای و جرارد کرومونی و غیرهم پیدا شده و موجب تولید نهضتی گردید که پنج شش قرن در تکامل بود اگرچه البته زندگی مدنی و اجتماعی اقوام مسیحی اروپا همواره همانا در تحت تأثیر حیات مدنی یونانی و رومی بود . از قرن نهم (قرن پانزدهم مسیحی) عوامل تمدن عالی تری در اروپا بوجود آمد و بوسیله این عوامل که توأم باهدی از آزادی اجتماعی و سیاسی ، و نیز (از گاهی بگاهی) صلح و سکون ممتدی بود ، علم و حکمت و مدنیت رونق گرفته و بمدارج بالاتری رسید که قابل قیاس با تمدن روم نبود . از طرفی این تمدن جدید مغربی با سرعت ترقی و انبساط آن بمقام بلندی رسید و با اختراع طب و

کشف دماغه امید و امریکا و اصلاح دینی لوتر انبساط گرفت و از طرف دیگر مشرق زمین و ممالک اسلامی پس از استیلای مغول که سرفصل دوره جاهلیت و خامنه دوره تمدن بود با انحطاط فوق العاده گرائید و مشعل علوم و فنون عقلی در آن دیار خاموش و با خیلی ضعیف شد. مثلاً در ایران حتی علوم روحانی و معارف دینی نیز بالنسبه سست و پوچ و بی مایه گردید. برای فرمانروایان مغول یاسای چنگیز کتاب مقدس و متبع گردیده باوستا و قرآن سبقت یافت در قبال علوم اسلامی از فلسفه و کلام و حکمت الهی و کتب فارابی و رازی و ابن سینا و ابن رشد باصطلاح «علوم» کیمیا و لیمیا و همیما و سیمیا و ربمیا (که آنها را «کلس» نامیدند) و رمل و جعفر و اعداد و خرافات و موهومات و مغولی ترکی و کتبیینی و اختلاجات اعضاء و اوزنق و احکام عوامانه و جادو و استخراج خوبی و ضمیر و تسخیر جن و ارواح و تسخیر کواکب و طلسمات و نظایر آنها رایج شد، و حتی بجای علم تفسیر و نحو و صرف و عروض و ادب عالمانه بمقدار ضرورت علمای ظاهری و قشری غرق در مباحث الفاظ بی معنی و بدیع و الفاظ و معنیات بیهوده شدند تا جائیکه بقول قاسم بیک امین مصری در اعراب بسمله یعنی وجوه مختلف ترکیب نحوی بسم الله هزار شق قائل شدند. حتی انشای فارسی نیز از پایه تاریخ بیهقی و سیاست نامه تا کودال دره نادری انحطاط گرفت.

این دوره انحطاط عظیم در ممالک مشرق اسلامی و مخصوصاً در ایران قریب بعد از قرن دوام داشت و در این اثنا چنانکه گفته شد نهضت جدیدی مدنی در مغرب زمین پیدا شد و بتدریج بالا گرفت و بر اثر احیاء تمدن و علوم یونانی در آن سامان و کشفیات و اختراعات جدید فاصله مدنی غرب و مشرق بیش از حد تصور زیاد شد. پیشرفت آزادی سیاسی و روحانی و ظهور لوتر و اصلاح دینی او و مبارزه اش با جمود روحانیان قشری نادان کم کم عقل را که بزرگترین موهبت الهی برای نوع انسان است از زندان جهل و قیود تمید و تعصب آزاد کرد و عجب آنکه نه تنها در این چند قرن اخیر تمدن و ترقی در مغرب زمین پس از «رنسانس» متوالیا و مستمراً بالا رفت و در شرق اسلامی مستمراً و بطور فاحش و تنگه آور راه سقوط و نزول و انحطاط گرفت بلکه ملل شرقی از آن نهضت مدنی و علمی جدید مغرب اصلاً و ابداً مطلع هم نشدند و اگر هم چیزی می شنیدند عطف نظری نمودند، و شاید سبب عمده همانا اختلاف دین بود چه در قرون گذشته دین و مذهب مهم ترین و قوی ترین و مؤثرترین عامل اجتماعی بوده، و استیلاء و تسلط عظیم فوق العاده بر افکار و اذهان و اعمال و زندگی افراد و جامعه ها داشته، و شاید نود درصد امور زندگی تحت تأثیر عقاید و افکار دینی جریان داشت، و بهمین جهت مسلمین تمدن غربی را که درین ملل مسیحی ظهور کرده و رواج گرفته بود تمدن مسیحی شمرده و از نظر اجتناب از تشبه به کفار در هیچ امری حتی اموردنیوی صرف و علم و تمدن هم تقلید کفار را جایز نشمردند و از بزرگترین عالم اسلامی (یعنی ابوریحان بیرونی) که این نوع اجتناب از تشبه را تمسخر کرده پیروی نکردند، و این حالت افتراق و اجتناب در قرون اخیره بمرور زمان در تحت قیادت پیشوایان متعصب و بسیار شدید العمل و مخصوصاً مسلمانان ایرانی - دوام کرده و روز بروز شدت گرفت و نمونه آن حکایت خاک ریختن است بجای قدم سفير فرنگی که بدربار شاه طهماسب صفوی آمده بود و در دوره قاجاریه هم تخفیف نیافته بلکه از بعضی جهات سخت تر و بدتر هم شد. و از همین قبیل است اینکه وقتی که از قریب ۱۷۰ سال باین طرف بتدریج اندکی از علم و تمدن فرنگستان در مملکت عثمانی از عهد سلطان سلیم ثالث و سلطان مصطفی چهارم و سلطان محمود (که نظام جدید عسکری را در سنه ۱۲۴۱ برقرار کرد) و سلطان مجید (که تنظیمات مدنی را باخط همایونی گلخانه بعنوان «وقفه خیریه» تأسیس نمود) و در مصر پس از آمدن

ناپولیون اول فرانسوی وارد کوشی اوآن دبار و تقلید محمد علی پاشا از او بعد از تخلیه مصر رواج گرفت ، باز ایران شیعه به تقلید از ممالک سنی رغبتی نشان نداد و نیت اصلاحات میرزا تقی خان امیر نظام که در مدت توقف سه ساله خود دراز روم انتظامات جدید عثمانی را مشاهده کرده بود و تشبثات میرزا حسین خان سپهسالار که مدتی در استانبول سفیر بود ، و میل باجرای همان نوع انتظامات و اصلاحات در ایران کرد عقیم ماند . اگر مشاهده بالعیان قدرت نظامی ممالک اروپائی و شکست خوردن از فرنگیها و عدم قدرت بردفع تجاوز آنها به خاک عثمانی و ایران نبود شاید یکی دو قرن دیگر هم آغاز بیداری تأخیر می یافت .

هر کس هر چه می خواهد بگوید بنظر من بدیهی است که بزرگترین تکلیفی که در ایران برای شکستن ظلمت جهالت و تمصب و عقب ماندگی بوجود آمد در آخر ربع اول قرن چهاردهم با طلوع مشروطیت بود و از آن تاریخ است که فجر تمدن و بیداری ساطع شده و رخنه های در بنیان سد جاهلیت پیدا شد که سال بسال در وسعت بود و نهضتی ولو ضعیف برای کسب تمدن جدید عصری و آزادی آغاز شد و اگر چه این تحول بسیار ضعیف بوده و هست و برخلاف آنچه در نظر بعضی متجددین می نماید هنوز از هزار قدم پنج قدم بیش نرفته ایم و دقایقی بیش از صبح نگذشته و تا طلوع کامل آفتاب تمدن مراحل بسیار در پیش داریم و هنوز در غالب نواحی ایران همان روح شاه طهماسب و اجتناب از غیر مسلم باقی است ، شکی در این نیست که آن نهضت قوت می گیرد و خواهد گرفت و قطعاً اگر آزادی سیاسی و اجتماعی محدودتر نشود طی دوره بین الطلوعین با تاریک و روشنی تا طلوع کامل خورشید خیلی طولانی نخواهد شد و بدون آنکه غیب گوئی کنم امید آن دارم قبل از آخر قرن پانزدهم نور تمدن حقیقی در این مملکت بسط یافته و استبداد و تمصبات جاهلی راه زوال خواهد گرفت و معرفت و تربیت محدود به قلعه های مدارس عالی طهران و حوزة جوانان آشنا بزبانهای فرنگی نمانده بین سکنه ولایات دوردست کرمان و سواحل خلیج فارس و بلوچستان و اهالی بشار کرد و لرستان و طبس و غیره هم انتشار خواهد یافت .

برای دفع شبهه مناسب است گفته شود که این اظهار من راجع بمدتی که امید است از تاریکی بروشنایی برسیم شاید قدری حمل بر بدبینی شود و تصور شود با بسط تعلیم و تربیت و تزاید عدد مدارس و عده تحصیل کرده ها که حالا سعی در حصول آن می شود ممکن است زودتر بسر منزل برسیم ، لذا عرض میکنم منظور من از تمدنی که غایت آمال (محدود) ما باید باشد تنها با سواد اکثریت مردم و فرا گرفتنشان مبادی علوم را یا تبدیل عادات و لباس و وضع معیشت ظاهری آنها به عادات و آداب مغربی نیست ، بلکه روح تمدن و فهم و بختگی و رشد اجتماعی و روح تساهل و آزاد منشی و آزاده فکری و مخصوصاً خلاص از تمصبات افراطی و متانت فکری و وطن دوستی محکم ولی معتدل ، شبیه به وطن دوستی مغربی و شهادت و فداکاری در راه عقاید خود است ، که هنوز باین مرحله نزدیک نشده ایم .

شرایط رسیدن باین آمال در درجه اول بسط آزادی است برای همه طبقات ملت و حق اظهار نظر در امور عامه - و شرکت و دخالت آنها در حل و فصل آن امور - منسوخ شدن مالکیت زمین زراعتی برای غیر زارعین یعنی اصول ارباب و رعیت قرون وسطائی - حکومت ملی بشکل ممالک مغربی و آزادی کامل مردم در اعمال حقوق سیاسی خود - تربیت و تکامل تدین حقیقی خالی از خرافات و موهومات و تمصبات متعبدانه ، وطن پرستی حقیقی و عادلانه و با رعایت انصاف و اعتدال و فراهم آوردن اسباب حصول و نمو این - وطن پرستی از راه رفاه عمومی و عدالت و آزادی که موجود دلیستگی بوطن باشد - احتراز از وطن پرستی کاذب و بعضی ظواهر ملت پرستی افراطی که در ادوار اخیره در بین بعضی ملل شرقی شدت

یافته و شبیه به غلات شعوبه قرون اولای اسلامی است و آنرا بزبانهای فرنگی « شوونیزم » گویند و بزبان خودمان شاید آنرا « ملت بازی » توان نامید و غالباً مبنی بر خود پرستی و خود ستائی ملی است بافراط و دعوی مزیت و تفوق براغیارو برتری بر اقوام دیگر و غرور تعصب آمیز ملی (که منشأ سرودها و حماسه های « آلمان فوق همه در آلمان » و مائیم که از پادشاهان باج گرفتیم در ایران می شود) که افراط در آن به ناسیونال سوسیالیست آلمانی هیتلر تواند رسید و نه تنها دروازه عقل و انصاف و عدالت است بلکه موجب مضرات عظیمه ملی و بین المللی و خطرات و مولد خصومت های افراطی بی جهت بین اقوام تواند شد . البته ملت دوستی معقول و معتدل مقتضای طبیعی اقوام است ولی اگر از اعتدال خارج شد و لو برای فرنگی پسند کردن آن ترجمه فرنگی آن یعنی اسم « ناسیونالیزم » بر آن اطلاق کنند باز مستحسن نخواهد بوده و از این قبیل است گاهی خلط و مغشوش کردن تاریخ و تفسیر آن بنفع خود و نسبت دادن همه بزرگان تاریخی به قوم و نژاد خود که حالا در نژاد گروهی از غلات قومیت و متعصب خود پسند بعضی ملل شرقی گاهی به افراط اندر افراط رسیده و میرسد . همچنین نشر علوم و مخصوصاً صرف قسمت اعظم و بلکه صدی نود عایدات مملکتی برای رفاه و وسعت معیشت و راحت طبقه پائین ملت از دهقان و کارگرو اصناف که بدین طریقها تمدن عالی حقیقی بتدریج حاصل می شود .

بدبختانه فعلاً در مملکت ما سه طبقه متضاد و مختلف وجود دارد که هر سه موجب دور ماندن ملت از تمدن حقیقی و رشد است . یکی طبقه عوام و متعصب و منمک در ظلمت که تابع پیشوایان جاهل و متعصب و مظاهر به تمدن و عاری از روح دیانت حقیقی و غالباً دنیا پرست و طالب منافع خویش هستند و دیگری ملت پرستان جاهل افراطی که در نسبت همه مفاخر بشر به قوم خود و ترجیح صفات و کمالات ایرانی بر مواهب اقوام دیگر اغراق بی تناسب نموده حتی مملکت و ملت خود را منبع همه تمدنها و علوم عالم می شمردند و جز اثبات جهل خود نتیجه ای نمی گیرند و گاهی هم این دعاوی وسیله قبول عامه برای مدعیان می شود . طبقه سوم زمره فرنگی مآب خود پرست و منفعت پرست و بی عقیده و ایمان است که جز تحصیل پول (بهر وسیله که باشد) و عیش و اخذ ظواهر زندگی فرنگیها و میل به جمع مال و یاد گرفتن زبان خارجی (نه برای کسب علم) و مسافرت موقت و مکرر رو با در صورت امکان دائمی با اروپا و آمریکا هوسى نداشته و بهیچ چیز از مضمونیات اعتقاد و دلبستگی ندارند و البته از شهامت و استقلال نفس و عزت و فداکاری در راه خیر بوطن و ملت خود عاری هستند . البته در طبقه تربیت یافته و منور استثنائاتی هم پیدا می شود مع ذلك آنان که دارای حس فداکاری و حیثیت انسانی هستند فعلاً معدود و محدود هستند و بسیاری از ملت و وطن خود نفرت داشته عاشق فرنگی و آداب و عادات عارضی آنها هستند ، و حقارت نفس ملی بر آنها غلبه دارد . این قبیل اشخاص میل دارند زن و فرزندان شان آنچه ممکنست از ایرانیت دور برود و ظواهر کم اهمیت و حتی نامطلوب و جلف فرنگیان را اخذ کنند و بچه های آنها از کودکى زبان فرنگی آموخته و فارسی درست یاد نگیرند و گاهی در مقابل ملامت برای بی سوادی در زبان ملی خود خط فارسی را مشکل شمرده و عذر جهل خود قرار میدهند ، و گاهی هم کلمات فارسی عربی الاصل را لغات خارجی شمرده و فرقی بین آنها و لغات فرنگی دارای همان معانی قائل نیستند و این مخالفت با آن نوع کلمات را جزو وطن پرستی خود میدانند و از دشمنی با عرب و ترک دم میزنند و خود را قوم و خویش آریائی فرنگیها می شمارند .

من البته معتقد بلزوم اخذ تمدن غربی و علم و معرفت و کمالات و تربیت و فضائل مطلوب و ضروری و بلکه مستحسنات اوصاف ملل متمدن هستیم ولی آرزو مند آنم که زبده نخبه تربیت یافته

ما آداب و سنن ملی مطلوب و بی ضرر خود را نیز حفظ کنند و آنها را حقیر شمرده با نهایت متانت و سرافرازی برعایت آنها مقید باشند و بدون خصومت بملل دیگر و آداب آنها یا حقیر شمردن آنها حیثیت ملی خود را نگاهدارند .

گاهی در مقابل نكوهش برای تقلید كور كورانه از فرنگیها و اخذ همه اصول و ظواهر و عوارض تمدن آنها و فرق نگذاشتن بین اصول ضروری و عوارض غیر ضروری و بلکه گاهی نامطلوب و مضر گفته شده كه تمدن تجزیه ناپذیر است و اگر آنها اخذ كردید همه متعلقات آن بالضروره پای بند شما میشود و نمی توانید يك قسمت را قبول و قسمت دیگر را رد كنید . این حرف كه شاید ظاهراً منطقی بنظر بیاید اساس صحیحی ندارد و اختیار امور معقول و تمیز آن از نامعقول بسته به قوت نفس و قدرت اخلاقی و حیثیت و عزت نفس و شرافت افراد و ملل و ذوق سلیم آنها است و آنها كه حس حقارت نفس ملی ندارند با سانی میتوانند عوارض آداب اجتماعی اقوام دیگر بی اعتنا باشند چنانكه دو قوم متمدن شرقی یعنی ژاپونیها و هندیها با كمال عزت و شرافت نشان داده اند كه اصول تمدن غربی را با حفظ مدنیت اصیل خود و زبان خود اقتباس نموده و اعتنائی بظواهر آداب غربیها نكرده اند و این صفت دلیل سربلندی و سرافرازی و حیثیت و عزت است . ژاپونیها بهائی ترین درجات تمدن و علم و هنر رسیده اند و عادات خود را حتی زمین نشستن و طرز خوراك و خط مشكل خود را كه در حد اقل مركب از هفت تا هشت هزار نقش است و تاریخ و سال و ماه خود را ترك نگفته اند و در مدت بالنسبه كمی كل نفوس آنها با سواد شده است . هندیها هم پس از زیستن قریب دو قرن در تحت حكومت انگلیس بخط دوانگاری می نویسند و خط لاتینی را اخذ نكرده اند و هم چنین سال و ماه هندی و تاریخ خود را استعمال می كنند . در ممالك غربی هم بعضی ملل خصوصیات زندگی اجتماعی خود را با استقامت حیرت انگیزی حفظ کرده و می كنند و شاید از همه ثابت قدم تر مردم بریطانی هستند كه پس از دوسه قرن روابط خیلی نزدیک با ملل دیگر نزدیک بخود و مرادات بین المللی نه املائی مشكل زبان خود را تغییر داده اند و نه اوزان و مقیاسهای خود را (اگر چه این نوع ثبات در نظر دیگران مستحسن شمرده نمی شود) . این صفت ثبات ممكن است گاهی جمود خوانده شود ولی تا ملتهای مختلف وجود ذاتی متمایز دارند میل خواهند داشت تشخص ملی و خصائص ذاتی و فطری یا عادی قدیمی خود را بخاطر تشبه بملت دیگری از دست نداده و عزت نفس قومی را حفظ کرده از روح حقارت كه فرنگیها بآن طبیعت پستی نفس (Complex d' inferiorité) نام میدهند احتراز می كنند . البته می توان گفت كه فی حد ذاته جمود تعریفی ندارد و استمداد اخذ عادات مستحسن از اقوام دیگر باید پسندیده باشد ولی بی ثباتی مغرط و قابلیت ترك آداب خود سهولت هم نباید از اوصاف مطلوب شمرده شود مگر در مواردی كه معایب فاحش و مضر آن عادات و آداب مسلم شده و فواید مهمه كسوت جدید انكار ناپذیر باشد . چون بعضی آثار این حقارت نفس ملی و تبعیت حقیرانه به زورمندان قسوی پنجه و با ثروت ملل دیگر در طبقه جوان مانمایان است بحدیكه زبان خود را بدون جهت به تعبیرات فرنگی پر کرده و حتی بجای كلمات معمول زبان خود ترجمه فارسی زبان خارجی را استعمال می كنند و مثلاً بجای «فلانی روز شنبه از طهران بسوی اصفهان حرکت کرده كه زبان فارسی است می گویند

«طهران را ترك كرد» که ترجمه از فرانسه است و بجای «هم» می گویند «بنوبه خود» و بدون هیچ جهتی در دنباله نقل کلام شخصی در وسط بیان می گویند «افزود» و هکذا صدتا تعبیر دیگر در بن باب اختصار جدی لازم است. در این زمینه اخیر حالا افراط زیاد است و رو بشدت است و خلل در زبان که احداث می شود موجب تأسف جدی است. ملل دیگری سربلند و با عزت در دنیا هستند که در مجاورت و حتی زیر تسلط ملت بسیار بزرگ و پرزور و با قدرتی زندگی کرده یا می کنند و ابدأ از هیچ حیث اثری از استحاله در بزرگتر دیده نمی شود مثال بارزی از این قبیل فنلاند کوچک است در مجاورت روسیه بزرگ که مدت مدیدی (قریب يك قرن و نیم) هم در تحت تبعیت سیاسی او بوده ولی همه آثار ملی خود را کاملا حفظ نموده و معرض نفوذ ممنوی آن همسایه قوی نشده است.



دکتر رجائی
استاد دانشکده ادبیات مشهد

ای... ای

ای حقیقت دگر مرا میسند
ای صراحت بدار از من دست
کم من گیر ای شرف که مرا
رخت بر بند ای خرد کاینجای
نسبت از خویشتن کسی نکند
روی بر تباب ای هنر ک امروز
نی خطا گفتم از شما نبرم
تا مرا مردمان پسند کنند
پیش از آنم که پا به بند کنند
در هوای تو ریشخند کنند
هر که نابخرد ارجمند کنند
نسبت از چیز و چون و چند کنند
بی هنر مردمان بلند کنند
گر چه بندم جدا ز بند کنند